



دکتر محمد



در تمام دوران انقلاب و تا پایان جنگ تحمیلی در کنار مبارزان و رزمندگان ، به ثبت لحظات سرنوشت ساز تاریخ معاصر پرداخت و پس از پایان جنگ به خارج از کشور رفت و با عشق به اصلانها و ارزشهای ماندگار ، تلاش کرد جانفشانیهایی مردم خویش را به دیگران بشناساند و هنر و خلاقیت و مهارت بی بدیلیش در این راه مددکار او بودند. او اینک در عرصه عکاسی از اعتبار جهانی ویژه ای برخوردار است، با این همه ذره ای تکبر ندارد و از آن سوی کرانه ها، از ونکوور کانادا، با همان خلوص و صفای سالیهای مبارزه با ما سخن گفت.

■ گفت و شنود شاهد یاران با اکبر ناظمی

تأثیر عکسهای انقلاب در خارج، زیاد است..

گرفتم .

حادثه سیزده آبان دانشگاه را بودید ؟

تقریباً تمام حوادث دانشگاه را حضور داشتم و آن روز به خصوص را بودم و همه را عکس گرفتم . اتفاقاً یک عکس معروف دارم که دانشجویان ایستاده اند و در مقابل آنها یک صف کامل گارد با تفنگ ایستاده اند . تقریباً همه حوادث را بوده ام، جز میدان ژاله که دیر رسیدم .

در کدامیک به خطر افتادید؟

من هم مثل بقیه ، خیلی خطر خاصی برایم پیش نیامد . تیراندازی می شد . گاهی می خوابیدیم روی زمین یا پشت ماشینها و در ختیا پنهان می شدیم . البته یکی دوبار جاهای مختلف گیر افتادم، مثلاً یک بار در بیمارستان نامداران در خیابان ثریای آن موقع... بیمارستان آزاد در خیابان سمیه را می گویند ؟

شاید . اسمش دقیق یادم نیست. رگتم در سردخانه آنجا از اجساد شهیدان عکس بگیرم. وقتی وارد سردخانه شدم، دیدم یازده دوازده نفر کف سردخانه خوابیده اند . مردم به هم خیر می دادند که مثلاً فلان جا به یخ نیاز است و ناگهان سیل یخ به آن طرف سرازیر می شد. در آنجا هم قابلهای کوچک و بزرگ یخ ، روی هم تلنبار شده بودند. قابلهای کوچکی که مردم از یخچالهایشان می آوردند به قدری زیاد بودند که گاهی باید با کامیون ، آنها را جا به جا می کردند. یخها را ریخته بودند کف سردخانه و جنازه ها بین این یخها بودند. من داشتم عکاسی می کردم که گارد ریخت داخل بیمارستان . مسئول سردخانه از ترس در سردخانه را قفل کرد و مرا داخل آنجا گذاشت و رفت. من داخل سردخانه میان اجساد نشسته بودم و ده دقیقه ای که آنجا ماندم واقعا بر من به اندازه ده سال گذشت . در آن سرمای زیر صفر ، از ترس خیس عرق شده بودم، از بیرون که ماموران گارد آمده بودند و از داخل هم سرما بود و همنشین با اجساد و خلاصه در شرایط خیلی بدی گرفتار شده بودم. شما با نشریات کار می کردید یا آزاد ؟

من آزاد کار می کردم.

پس برای حضور در بعضی از رویدادها، از جمله ورود حضرت امام (ره)، چگونه مجوز تهیه می کردید ؟

مسئول دفتر امام، اگر اشتباه نکنم، آقای بود به نام هاشمی که مسئول رسیدگی به کارهای بچه هایی بود که آزاد کار می کردند. در روز دوازده بهمن کارت سبز و آبی صادر کرده بودند که به ما هم دادند ، چون به خاطر مسائل امنیتی ، همه را آنجا راه نمی دادند. در روز دوازده بهمن، من یک سری عکس از موقعی که امام صحبت می کردند، گرفتم که خیلی هم پخش شد. از خبرنگاران خارجی هم که حضور داشتند، از جمله از اورپانافالاجی هم عکس

گرفتن عکس، خودمان را به خطر می اندازیم و حتی از تیر چراغ برق هم بالا می رویم، کم کم به ما عادت و اعتماد می کردند. آنها متوجه می شدند که عامل نفوذی خط اول نمی رود و جان خود را به خطر نمی اندازد .

از خطراتی که شما را تهدید می کرد خاطره ای به یاد دارید ؟ یک بار با دوستم آقای قاری زاده، سرچهارراه سمیه و مفتاح ایستاده بودیم . آنجا یک پارکینگ بود که پارسال که به ایران آمدم دیدم هنوز به همان شکل هست . هر دو مشغول عکاسی بودیم که به فاصله سه چهار متر از بالای سر ما، گلوله ها به در و دیوار خوردند، یعنی آن قدر جلورفته بودیم که مردم باورشان شد که از خودشان هستیم .

مردم بعد از اعتماد کردن به شما، آیا کمکی می کردند؟ بله، حتی برلمان راه باز می کردند. مثلاً خانمهایی که چادر مشکی داشتند، نکاتیو های ما را می گرفتند و از صحنه خارج می کردند و

در چه سالی متولد شدید و در چه محیطی رشد کردید ؟ متولد سال ۱۳۲۹ هستم. در تهران ، در خیابان ایران، حوالی بازارچه سقا پاشی بزرگ شدم . خانواده ام بسیار مذهبی بودند ، به طوریکه مراسم تاسوعا - عاشورای منزل پدرم ، حاج صادق ناظمی ، معروف بود افرادی چون مرحوم محمدتقی شریعتی و آقای کروی ، در این مراسم در منزل ما سخنرانی می کردند . دوران دبستان و دبیرستان را در همان محل طی کردم و سپس برای ادامه تحصیل به خارج از کشور رفتم .

در چه سالی و در کجا درس خواندید ؟

در فاصله سالیهای ۱۳۵۴ و ۱۳۵۷ ابتدا در اتریش ، در مدرسه عالی هنر وین در رشته گرافیک تحصیل کردم ، سپس به آلمان رفتم و در آکادمی هنر دوسلدورف، عکاسی خواندم.

چگونه و چه وقت در جریان رویدادهای انقلاب اسلامی قرار گرفتید ؟

مرداد سال ۵۷ بود که در دوسلدورف نماینده گاه گذاشته بودم و در آنجا شنیدم که یزد ، شلوغ شده است. من باورم نمی شد که چنین اتفاقی روی داده باشد.

چرا؟

چون رژیم شاه ، قدرت گارد جاویدان و ساواک و حشمتان را خوب می شناخت و باورم نمی شد که در آن جو خفقان ، بشود حرکت مخالفی انجام داد. البته چون خارج از کشور بودم ، از فعالیتهای سیاسی گروههای چپ و راست خبر داشتم، ولی این که اعتراضات و تظاهرات ، به این شکل گسترده و مردمی در آمده باشد ، برایم قابل باور نبود.

چه موقع به ایران برگشتید ؟

همان مرداد ماه سال ۱۳۵۷، به محض این که این اخبار را شنیدم ، واقعا به سر به ایران برگشتم و از همان ابتدایی که به ایران آمدم، به شکلی بیگبیر شروع به عکاسی کردم .

اولین عکسی که گرفتید از کدام رویداد بود ؟

راهپیمایی عید فطر که از قیصریه شروع شد و بعد به دوراهی قلهک و حسینیه ارشاد رسید . من فاصله بین دوراهی قلهک و حسینیه ارشاد را عکاسی کردم. یک دوربین ۳۵ میلیمتری عکاسی و یک دوربین ۱۶ میلی متری کوچک داشتم و فیلم هم می گرفتم ، یعنی بیشتر مواقع هر دو تا دوربین ، همراه هم بود. آن روزها دانشجویان بودم و خیلی هم نمی توانستم هزینه کنم .

برخورد مردم با شما چگونه بود ؟

روزهای اول که عکس می گرفتم تا وقتی که مردم تصور می کردند ما مامور ساواک هستیم، واقعا دچار مشکل می شدیم . مدتی که می گذشت و می دیدند مادر همه صحنه ها کنارشان هستیم و برای

راهپیمایی عید فطر که از قیصریه شروع شد و بعد به دوراهی قلهک و حسینیه ارشاد رسید . من فاصله بین دوراهی قلهک و حسینیه ارشاد را عکاسی کردم. یک دوربین ۳۵ میلیمتری عکاسی و یک دوربین ۱۶ میلی متری کوچک داشتم و فیلم هم می گرفتم ، یعنی بیشتر مواقع هر دو تا دوربین ، همراه هم بود. آن روزها دانشجویان بودم و خیلی هم نمی توانستم هزینه کنم .

در جای امنی تحویلیمان می دادند.

سخت ترین دوره عکاسی چه دوره ای بود ؟

به اعتقاد من دوره ازهارای خیلی سخت بود.

هفته شهریور حضور داشتید ؟

خیر. شب قبل از آن تا میدان آزادی راهپیمایی بود و به قدری خسته شدم که حقیقتش خوابم برد و به موقع به میدان ژاله نرسیدم . دیر رسیدم و فقط از جنازه هایی که مردم روی دست می بردند ، فیلم

گرفتم.

آیا بهشت زهرا هم رفتید؟

خیر. از میدان آزادی یکی دو ایستگاه که رد شدم، در میان جمعیت گیر کردم و نتوانستم جلوتر بروم. همه ترتیباتی که پیش بینی شده بودند از جمله این که ما بالای کامیون باشیم و عکس بگیریم، از میدان آزادی که رد شدیم، به هم خورد. دیگر نه کسی توانست کسی را پیدا کند و نه امکان هماهنگی بود.

از حوادث بعد، یعنی حکومت نظامی و حضور امام در مدرسه رفاه بگویند.

اینجا چیزهایی هستند که دیگران تعریف کرده اند. بله، ولی زاویه دید شما و آنچه که شما مشاهده کرده اید، مهم هستند.

برای من مهم ترین اصل و گرانبهارترین نکته، یکپارچگی و همبستگی همه اقشار مردم بود. چنان سلیبی از توده های مردم به راه افتاده بود که همه راهبر سلیقه و اندیشه ای، در جهت رسیدن به یک هدف، پیش می برد. متأسفانه آن انسجام عجیب، دیگر به آن صورت تکرار نشد. البته در ابعاد اندکی متفاوت در برهه های دیگری هم اتفاق افتاد، ولی آن گستردگی و استحکام را به اعتقاد من نداشت و من واقعا آرزویم این است که دوباره آن همه همدلی و همراهی پیش بیاید. عکسهای آن دوران را که مشاهده می کنید، همه اقشار مردم، از اقلیت های مذهبی تا گروه های فکری مختلف، در کنار هم هستند. راهپیمایی های میلیونی که می گفتند، واقعا بی نظیر بودند و تاریخ چنین چیزهایی را به یاد ندارد. متأسفانه بعضی از تنگ نظریها باعث شد که شاخه های این درخت تناور یکی یکی قطع شوند و این، اسباب تاسف است که بخواهم بگویم اینجا بودند و آنها نبودند. مسئله، حرکت به طرف یک هدف واحد است که به نظر من پیام انقلاب ما بود و آن هم عدالت بود. ما همگی مسلمان بودیم و در طول تاریخ کسی نتوانسته بود این را از ملت ما بگیرد. خیلی سعی کردند، ولی واقعا نشد. انقلاب برای این روی داد که طعم شیرین عدالت را بچشیم. این روحیه حذف کردن یک جوری به وفای برسیم نه به اختلاف.

اعتقاد شما به وحدت و عدالت شایسته نگاه هنرمندانه شماست، ولی برای بحث در این زمینه قطعا به مجال مسبوط تری نیاز است. در اینجا بگذارید به موضوع اصلی بحث، یعنی عکاسان دوره انقلاب بگردیم. در رویدادهای بعدی کجا بودید؟

در مدرسه رفاه جزو انتظامات بودم و از داخل مدرسه، زیاد عکاسی کردم. خانه مان هم نزدیک مدرسه بود.

برای من مهم ترین اصل و گرانبهارترین نکته، یکپارچگی و همبستگی همه اقشار مردم بود. چنان سلیبی از توده های مردم به راه افتاده بود که همه راهبر سلیقه و اندیشه ای، در جهت رسیدن به یک هدف، پیش می برد. متأسفانه آن انسجام عجیب، دیگر به آن صورت تکرار نشد. البته در ابعاد اندکی متفاوت در برهه های دیگری هم اتفاق افتاد، ولی آن گستردگی و استحکام را به اعتقاد من نداشت و من واقعا آرزویم این است که دوباره آن همه همدلی و همراهی پیش بیاید.

نمایشگاه در ونکوور، در اونتاریو و یکی دیگر از ایالت های کانادا گذاشتم. شهری که نمایشگاه اونتاریو را در آن گذاشتم، با یک پل به دیترویت آمریکا وصل می شود. شاید روزی سیصد چهار صد نفر امریکایی می آمدند که ببینند موضوع از چه قرار است. اینجا تصور کرده بودند که ما در ۲۷ سال پیش با شتر این طرف و آن طرف می رفتیم و وقتی دیدند که این طور نیست و به خصوص زنها، حضور شاخصی در انقلاب داشتند و ابدا تصاویری که در برابر چشمشان بود، تناسبی با اطلاعاتی که به آنها داده بودند، ندارند. واقعا شوکه شدند. مشکلاتی هم برای برابری چنین نمایشگاههایی بود. یک عده آدمهای سلطنت طلب بودند که طبیعتا نمی خواستند کسی حوادث دوره انقلاب را به نمایش بگذارد. یک عده هم ابتدا داخل جریان انقلاب بودند و بعد جدا شدند که بدبختی است باز نمی خواستند این اتفاق بیفتد. همین برخوردها نشان می دهد که در چنین جوی، نمایشگاه گذاشتن چقدر دشوار است، چه از لحاظ انتخاب عکس و چه توضیحاتی که باید درباره شان می دادی. من کتابچه ای در کنار در ورودی نمایشگاهها گذاشته بودم که مدعوین، نظرات خود را بنویسند. به اعتقاد من چاپ این نوع مجموعه ها و تحقیق و بررسی آنها، یکی از مهم ترین شاخصهای نظر سنجی درباره انقلاب ایران از نگاه کسانی است که در خارج زندگی می کنند و می توانند راهکارهای بسیار دقیقی را در اختیار مسئولین فرهنگی

طرفین، تفهیم و تفاهم باشد، نه پيشداوری و نگاه کينه توزانه به يکديگر. اين نوشته ها ، غالبا حرفهای واقعی افراد هستند. آیا در ایران هم نمایشگاه گذاشتید؟

بله، سال گذشته در گالری بهراد نمایشگاه گذاشتم که در آن بخشی بود به نام نقش زنان در انقلاب ایران. شانزده عکس در این زمینه گذاشته بودم که بحث انگیزترین بخش نمایشگاه بود. جوانهایی که به نمایشگاه می آمدند تعجب می کردند و می پرسیدند، «واقعا این عکسها واقعی هستند؟ مونتاز نیستند؟» من جواب می دادم، «همه کارهایی را که دیدید در انقلاب و بعد از آن پیش آمد، به پشتوانه زنان بود و هنوز هم دارند ادامه می دهند.» به نظر من، اینها نکاتی هستند که این روزها باید درباره شان صحبت شود، وگرنه از مرور خاطرات، چه نتیجه ای می خواهید بگیرید؟ وقتی زیاد خاطرات تعریف می کنم، حس می کنم شبیه دایی جان نایلتون شده ام که دائما در گذشته هایش سیر می کرد. به هر صورت تاریخ گذشته هر ملتی، سرمنشا حرکت های بعدی است. اگر گذشته را درست بفهمیم، از اشتباهات فعلی جلوگیری می شود.

این به شرطی است که نخواهیم فرصت طلایی کنیم. همه ما مسلمانیم و روزی چندین و چندبار از خدای نام می بریم که بخشدند و مهربان است. این دو صفت را ما به تدریج از دست داده ایم. نه نسبت به هم بخشدند هستیم و نه مهربان. مطلق که نیست.

خیر، ولی مقایسه کنید با روزهای اول انقلاب، از جمله همان ماجرای قالیهای یخی که گفتم. کافی بود بگویند در جایی به چیزی نیاز هست، مردم آنچه را که مورد نیاز قطعی خودشان هم بود، می بردند و تحویل می دادند.

به همین دلیل است که باید آن خاطرات را مرور کرد تا در آئینه تاریخ ببینیم چرا دیگر آن آثارها و از خود گذشتگیهای دوران جنگ را نداریم؟

فقط به خاطر این که خودمان را خواستیم و هر کسی را که سلیقه اش با ما یکی نبود حذف کردیم. نمونه اش همین دوستانی که در دوره انقلاب، آن قدر برای ثبت لحظه ها هرجمگ کشیدند و خودشان را به خطر انداختند. کجا؟ کجا هستند؟ ما آن روزها توی خیابانها برای آب و نان که نرفتیم، توی مدرسه یاد گرفته بودیم که، «بني آدم اعضای یک پیکرند.» حالا آآن

یادمان رفته، واقعا یادمان رفته. به نظر من باید دلسوزانه و صادقانه بنشینیم و درباره این چیزها حرف بزنیم، و گرنه من می توانم تا یک سال برای شما خاطره تعریف کنم. الان که دارم با شما حرف می زنم، درست در مقابل من رودخانه ای هست که تصویرش را برایتان می فرستم. این رودخانه مرا به یاد دریایی از خاطرات می اندازد. خاطره های دوران انقلاب و دوران جنگ به قدری زیاد هستند که واقعا یک وقتها سرم دوار بر می دارد.

چرا چپاشان نمی کنید؟
اتفاقا تصاویرشان را در کتابی در اینجا به شکل بسیار آبرومندی چاپ کرده ام، ولی کافی نیست. صرف مرور خاطرات دردی را دوا نمی کند. البته خیلی افسوس می خورم که اولین کتاب از آثار من در خارج منتشر شده در کشور خودم.

در مورد خاطرات، در خاطرات ماندن و مبتلا به دوره کردن خاطرات شدن، درست نیست. ولی بسیاری از وجوه خاطرات را اگر روشن نکنیم، نسل سوم و چهارم انقلاب باور نمی کنند که از چه شرایط هولناکی عبور کرده ایم. آن شرایط را که یادتان هست؟ بله. خود من وقتی می خواستم یک خط اعلامیه یا یک صفحه نشریه مخالف رژیم را از گرمک مهر آباد عبور بدهم و داخل ایران بیآورم، صدماتی مردم و زنده می شدم. من جنگ را هم از روز اول تا اعلام قطعنامه بوده ام، بنابراین از سری بردی حرف نمی زنم. در مرور خاطرات تنها نکته مهم، عبرت آموزی است. اینجا برای به دست آوردن اطلاعات، واقعا هزینه می کنند. چاپ کتاب من هم در همین راستا بود. اینها از تک تک نکاتی که می توانند از این تصاویر به دست بیاورند، استفاده می کنند. به نظر من در عصر حاضر، قدرت در کسب اطلاعات مفید نهفته است. متأسفانه ما از امکاناتی که داریم در این جهت استفاده نمی کنیم. به نظر من کار شما مطبوعاتیهاست که نسل فعلی را آگاه کنید. ما هم هر کاری از دستمان بر بیاید می کنیم، اما راهش بها دادن به اطلاعات مفید و هزینه کردن برای آن است. هر چه در این زمینه سرمایه گذاری بیشتری کنیم، قوی تر خواهیم شد.



از آثار شما کدامیک شاخص شدند؟

همه درباره داخل ایران خیلی با شما صحبت کرده اند. اجازه بدهید من در مورد خارج از کشور صحبت کنم. من در اینجا سه تا

قرار دهند. به این شکل بسیار دقیق می توان دریافت که انتظار افراد مختلف چه بوده و چه هست و به نظر من، باب گفتگوی صریح تر و مفیدتر فراهم می شود، به شرط آن که واقعا قصد



۱۱۱

● ۱-۲-۳، تخریب برخی مشروبات فروشی‌ها و اموال دولتی در جریان درگیری‌ها.



۱۲۱



۱۳۱



۱۱۱



● ۱- مهرماه ۵۷. حضور مردم در ساختمان معروف خیابان آزادی.
۲- ۳-۲۶ دی ماه ۵۷ پس از خروج شاه از کشور.

۱۲۱



۱۳۱

